



حوزه علمیه قم در عصر شیخ عبدالکریم حائری

مقدمه

اوان تاسیس حوزه علمیه قم با سخت‌ترین شرایط تاریخ سیاسی ایران همزاد شده بود. از یک سو نهضت مشروطه در ایران به نتیجه نرسید و روحانیت از پیامدهای آن دچار افسردگی شد و برای مدتها به درون خود فرو رفت. از سوی دیگر، با به قدرت رسیدن رضاخان در سال ۱۳۰۴ ش روحانیت وارد دوره‌ای شد که معمولاً روحانیون از آن به بدی یاد می‌کنند. تلاش‌های متجددانه دولت رضاشاه و نخبگان خاص او در بسط اندیشه‌های مدرن، بر روند رو به تزاید محدودسازی روحانیت که از دو دهه قبل آغاز شده بود تأثیر بسیاری گذاشت. از نظر رضاخان، روحانیت مدافع و حافظ وضعیتی غیر مدرن بود که می‌بایست قلمرو و اقتدارش کوتاه و نفوذش تقلیل یابد؛ اما شانس حوزه آن روز، حضور آیت الله حائری بود که توانست حوزه را حفظ و نسلی از مجتهدین را تربیت کند که در تحولات سیاسی بعد از او نقش بسیاری ایفا کردند.



عبدالوهاب قرآنی *

همه، آنچه بر اهمیت قم می‌افزاید و به آن چهره دیگری می‌بخشد تأسیس حوزه علمیه در این شهر است؛ اما این بار نه در پناه و حمایت حکومت سلطنتی، بلکه در تقابل با آن شکل گرفت؛ البته تقابلی که در آغاز، به ستیز با آن نینجامید و به فرورفتگی روحانیت و بی‌علاقگی‌اش به جهان پیرامونی منجر گردید. این فرورفتگی که به روحانیت عصر حائری خصلت گنوسی Gnostic می‌بخشید و آنان را ناامیدانه از بیرون به درون متمایل می‌ساخت، پیش از رضاخان نیز آغاز شده بود و او تنها به آن عمق و گستردگی بیشتری بخشید. برآیند شکست مشروطه برای حوزه‌ای که هم‌اینک در آستانه تأسیس بود گران تمام شد و آن را مجبور ساخت تا با

شرّ قلمداد کردن جهان خارج از خود، تنها به حفظ فضیلت‌های خویش بپردازد.

الف- مشروطه و انزوای روحانیت
بدون تردید آنچه که زمینه و بستر چنین فرورفتگی را فراهم می‌ساخت، مخالفت و تکفیرهای درونی روحانیت در جریان مشروطه و تلاش مشروطه‌خواهان سکولار جهت حذف روحانیت از روند

تحولات در تب و تاب سال‌های میانه به پس از مشروطه بود. علما که در آغاز، پرشورترین حامیان مشروطه بودند و بارها بر وجوب

قم، قلب مذهب تشیع ایران است و هر آنچه در این شهر اتفاق می‌افتد اهمیت ملی دارد. وجود حرم حضرت معصومه علیها السلام و مدارس دینی و حضور مراجع دینی در این شهر و نیز گسترش و پراکندگی مقلدان این مراجع در سراسر ایران، همه ایرانیان را با این شهر پیوند معنوی داده است. محدثان، قم را از ابتدای اسلام همچون پناهگاه و دژ مستحکم شیعه توصیف کرده‌اند. در روایتی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام معراج، شکل شهر قم را در آسمان چهارم دیده و جبرئیل به او گفته است که بندگان خدا در آنجا اجتماع می‌نمایند.^۱ شهری است که خداوند به آن لطف دارد و می‌تواند ملجأ و پناهگاه مؤمنان به هنگام

وقوع رنج و محنت باشد.^۲ قم آشیانه آل محمد صلی الله علیه و آله است که اگر اهالی آن نباشند دین خدا از میان می‌رود^۳ و بالاخره اینکه علم در نجف اشرف، چون مار به زمین فرود می‌رود و از شهر قم سر بر می‌آورد.^۴ این احادیث- همان روایاتی است که شیخ محمدتقی بافقی، در یکی از مجالس دید و بازدید بر آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی- که در سال ۱۳۰۱ شمسی جهت زیارت حضرت معصومه علیها السلام به

قم آمده بود- قرائت کرد و او را قانع نمود که با تأسیس حوزه علمیه‌ای در این شهر، تحقق بخش مفاد این احادیث باشد.^۵ با این

قم، قلب مذهب تشیع ایران است و هر آنچه در این شهر اتفاق می‌افتد اهمیت ملی دارد. وجود حرم حضرت معصومه علیها السلام و مدارس دینی و حضور مراجع دینی در این شهر و نیز گسترش و پراکندگی مقلدان این مراجع در سراسر ایران، همه ایرانیان را با این شهر پیوند معنوی داده است. محدثان، قم را از ابتدای اسلام همچون پناهگاه و دژ مستحکم شیعه توصیف کرده‌اند.

آن تأکید کرده و مخالفت با آن را مخالفت با امام زمان علیه السلام بشمار می‌آوردند، کم‌کم بر سر مفاهیم و نحوه شکل‌گیری آن در مقابل هم ایستادند. شیخ فضل‌الله نوری، استاد شیخ عبدالکریم حائری مهم‌ترین و پرنفوذترین روحانی پایتخت بود که محکوم به اعدام و سپس در ملاءعام به دار آویخته شد. این برای اولین بار بود که در ایران یک مجتهد بزرگ به دلیل عمل کردن به آنچه وظیفه دینی خود تشخیص داده بود مجازات می‌شد.

از سوی دیگر، آنچه در فرجام شکست نهضت مشروطه، اهمیت داشت آن بود که روحانیت تنها گروهی بود که بیشترین لطمات را متحمل شد. هم به هدف از شرکت خود در مشروطه یعنی تقویت جامعه اسلامی، جلوگیری از نفوذ بیگانگان و رهایی از ظلم و برطرف کردن فقر اقتصادی و سرانجام گسترش دینداری، نرسید و هم با از دست دادن منزلت اجتماعی خود، دوران تحقیرآمیزی را تجربه کرد و همچون حاملان سنت در قبال تجدد آمرانه رضا شاه مورد انتقادات بسیاری قرار گرفت.

در حال و هوای چنین اوضاع دل‌سردکننده‌ای بود که هم کسانی که بر شیخ عبدالکریم حائری اصرار می‌کردند با اقامت‌ش

در قم، حوزه‌ای بنا کند و هم خود شیخ که چنین پیشنهادی را پذیرفت از پریشانی روحانیت در سال‌های پس از مشروطه، نگران و از بی‌پناهی آنان می‌هراسیدند؛ به‌ویژه آنکه حائری دریافته بود که مداخله انگلستان در کودتای رضاخانی، احتمالاً روحانیت را در روند تحولات آینده از میان خواهد برد.^۶

حائری با آنکه بشدت نسبت به انگلیس بدبین بود؛ اما

علاقه‌ای به مشروطه نداشت. نه در دفاع از آن سخن گفت و نه در مخالفت با آن موضعی گرفت و به حمایت از اساتیدش یعنی آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری، هیچ‌گاه به صحنه نیامد. با وجود اینکه او در آستانه مشروطه در سال ۱۳۱۸ قمری به دعوت حاج محسن عراقی از عراق به اراک آمد؛ ولی با آغاز مشروطه، مجدداً به عراق بازگشت و در کربلای معلی سکنی گزید. دلیل نرفتن او به نجف آن بود که در نجف گفتگوهایی بین آسید کاظم یزدی و آخوند خراسانی در باب مشروطه بود که «حائری می‌خواست نه در طرفیت این باشد و نه طرفیت آن، بنابراین، کتابی از سید درس می‌گفت و یک کتاب از آخوند. یعنی من بی‌طرفم».^۷

شاید مشاهده او از اختلافات بین علمای

حائری با آنکه بشدت نسبت به انگلیس بدبین بود؛ اما علاقه‌ای به مشروطه نداشت. نه در دفاع از آن سخن گفت و نه در مخالفت با آن موضعی گرفت و به حمایت از اساتیدش یعنی آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله نوری، هیچ‌گاه به صحنه نیامد. با وجود اینکه او در آستانه مشروطه در سال ۱۳۱۸ قمری به دعوت حاج محسن عراقی از عراق به اراک آمد؛ ولی با آغاز مشروطه، مجدداً به عراق بازگشت و در کربلای معلی سکنی گزید.

در قم، دارالشفاء که عوام الناس به آن حوض قهوه می‌گفتند و روزگاری جهت سکونت غربیه‌ها و مریض‌ها از سوی فتحعلی‌شاه قاجار ساخته شده بود و نیز مدرسه فیضیه که محل رفت و آمد مردم،

تجمع گدایان و حمل جنازه به حرم بود، سر و سامان یافت و رسماً حوزه علمیه قم فعالیت خود را شروع کرد؛^{۱۱} همچنان که آیت‌الله حسین بدلا نقل می‌کند بسیاری از علاقمندان به علوم دینی به این شهر سرازیر شده و آن را به کانون مذهبی ایران مبدل ساختند؛ ولی آنچه در این میان اهمیت می‌یافت مهاجرت افراد و روحانیونی

بود که پس از اعدام نوری و ترور بهبهانی از جریان مشروطه سرکوفته شده و هم‌اینک جزو ارادتمندان حائری شده بودند؛ از جمله این افراد می‌توان به سهام‌الدوله (حاج جعفرقلی جلیلود رضایی)، حاج مهدی مازندرانی، شیخ محمد سلطان الواعظین و حاج میرزا رشیدیه نام برد.^{۱۲} حضور این افراد در قم به نوعی تقویت نگاه منفی حائری به مشروطه بود. مشروطه در فضایی که حائری ساخته بود تبدیل به شری شده بود که کسی از آن سخن نمی‌گفت و درباره‌اش بندرت تأمل می‌شد تا داستان نیامده آن به قم به فراموشی سپرده شود. همین دلیل خوبی بود حوزه قم در عصر پهلوی شاهد جریان

نجف در باب مشروطه بود که در سفر دومش به اراک در سال ۱۳۳۲ قمری شروطی گذاشت و صرفاً به ترویج و بسط حوزه علمیه این شهر پرداخت و کوشید یک پایگاه استوار مذهبی جهت مقابله با انحراف

و خرابکاری‌های پدید آمده از مشروطه بنا کند. مرحوم حائری حتی در پاسخ به دعوت استادش، محمدتقی شیرازی معروف به میرزای دوم، جهت بازگشت به عراق، استدلال کرد که ایران رو به تباهی و فساد می‌رود و باید برای مبارزه با فساد در ایران حوزه‌ای به وجود آورد.^۸ مراد او از فساد، نفوذ انگلیس‌ها در فرجام مشروطه

بود که ایران را رو به فساد سوق می‌داد.^۹ شبیه همین استدلال نیز به هنگام اقامت ایشان در قم در خاطرات صدر الاشراف آمده است: «در مراجعت از محلات به قم، به‌دیدن شیخ عبدالکریم حائری رفته مرا در اطاق اندرونی پذیرفت و به‌خاطر دارم از اوضاع وقت، به طوری گریه کرد که مثل باران اشک می‌بارید و می‌گفت انگلیسی‌ها حلقوم اسلام و مسلمین را گرفته‌اند و تا آن را خفه نکنند دست‌بردار نیستند.»^{۱۰}

درواقع همان انگیزه‌ای که حائری را برای بار دوم به اراک کشانده است، همان نیز با ترکیبی از جنبه‌های قداست‌آمیز قم، او را قانع کرد به این شهر مهاجرت کند. با استقرار ایشان

زمانی که میرزای نائینی، به همراه عده‌ای از علمای عراق به دلیل مخالفت با دولت انگلیس به ایران تبعید و مدتی در قم اقامت کرد سخنی از مشروطه به میان نیاورد و با در پیش گرفتن سیاست مماشات با رضا شاه، عملاً روند غیر سیاسی شدن حوزه علمیه قم را تعمیق بخشید و بر پیروزی تفکر آیت‌الله کاظم یزدی در این شهر صحنه گذاشت.

مدافع مشروطه‌خواهی نباشد، حتی زمانی که میرزای نائینی، به همراه عده‌ای از علمای عراق به دلیل مخالفت با دولت

ب. رضاخان و گریز روحانیت

با به قدرت رسیدن رضاخان

در سال ۱۳۰۴ شمسی، حائری و حوزة اش وارد دوره‌ای شد که همواره روحانیت از آن به بدی یاد می‌کند. این دوره شاید تقدیر آخرالزمانی روحانیت به حساب آید، آنگاه که شریف رازی به استناد به این حدیث مروی از پیامبر ﷺ فرمود: «یخرج بقزوین رجل اسمه اسم بنی یسرع، الناس الی طاعته المشرک و المؤمن یمل الجبال خوفاً». برخی از روحانیون به قدرت رسیدن رضاخان را یکی از نشانه‌های آخرالزمان می‌دانستند.^{۱۳} شاید

اگر رضا خان به سلطنت نمی‌رسید و تقدیر تاریخی روحانیت چنین رقم نمی‌خورد، کلنجارهای سابق روحانیت تهران و نجف اشرف با مشروطیت به قم نیز سرایت می‌کرد و اختلافات آنها در باب استبداد و اشتراط و سایر مفاهیم درباره آن به روحانیت قم افق جدیدی می‌بخشید و گفت‌وگوهای ناتمام آنان را به فرجامی می‌رسانید؛ ولی ظهور دولت کمالیستی رضا خان که کلیت روحانیت را نفی می‌کرد، سبب شد تا روحانیت در قبال تجدد و مشروطه‌ای که بر آن تکیه زده، موضعی منفی بگیرد و نسبت به آن‌ها بدبین شود.

● ظهور دولت کمالیستی رضا خان که کلیت روحانیت را نفی می‌کرد، سبب شد تا روحانیت در قبال تجدد و مشروطه‌ای که بر آن تکیه زده، موضعی منفی بگیرد و نسبت به آن‌ها بدبین شود. گرچه رضاخان در اوایل تحکیم پایه‌های قدرت خویش و ایجاد زمینه مناسب برای خلع احمدشاه و منزوی کردن مخالفین خود، با علما و روحانیت، روابط حسنه‌ای داشت، ظواهر شرع را رعایت می‌کرد و به مقدسات اسلامی احترام می‌گذاشت و حتی سه بار هم به قم سفر کرد.

انگلیس به ایران تبعید و مدتی در قم اقامت کرد سخنی از مشروطه به میان نیاورد و با در پیش گرفتن سیاست مماشات با رضا شاه، عملاً روند غیر سیاسی شدن حوزه علمیه قم را تعمیق بخشید و بر پیروزی تفکر آیت‌الله کاظم یزدی در این شهر صحنه گذاشت؛ البته زمانی که نائینی در قم بسر می‌برد دیگر از فعالیت‌های مشروطه‌خواهی خود کنار جسته و حتی نام مشروطه را بر زبان جاری نمی‌ساخت

و بیشتر به مسئله استعمار حساس شده بود. حساسیتی که او را در سیاست عراق درگیر و سپس به عنوان تبعیدی روانه قم کرده بود. با این همه، این خود می‌توانست حائری را که بشدت به دولت انگلیس بدبین بود با تبعیدشدگان همراه سازد؛ ولی او نه علیه دولت انگلیس موضعی گرفت و نه اجازه داد، کسی علیه آن دولت سخنرانی کند. او تنها با کمال متانت، درس خود را تعطیل و نمازش را به سید ابوالحسن اصفهانی واگذار نمود و شاگردان خود را سفارش به رفتن کلاس

تعلیم و آموزش را از او ستاند و با تسلط بر موقوفات، قدرت مالی آن را کاهش و بالاخره با قانون لباس متحدالشکل- در سال ۱۳۰۷- و منع مراسم مذهبی، هم از تعدد آنان کاست و هم بر انزوای توأم با ترس آنها تعمیق بخشید. به موجب ماده دوم این قانون، روحانیون در صورتی معاف به پوشیدن لباس بودند که از طرف دو نفر از مجتهدین مجاز، اجازه روایت داشته باشند و یا از عهده امتحان فقه و اصول- که توسط وزارت معارف به عمل می‌آمد- برآیند.^{۱۵} پس از تصویب این قانون، نیروهای انتظامی در سراسر کشور با خشونت و توهین به روحانیون در صدد اجرای دستور برآمدند. گروهی از ترس توهین و آزار، لباس روحانی را از تن بیرون آوردند و گروهی که تحمل این وضع را نداشتند در خانه‌های خود منزوی و یا به این سو و آن سو می‌گریختند. به نوشته وزیر دادگستری رضاخان، مأموران حتی اعتنایی به گواهینامه روحانیون نکرده، بسیاری از آنان را توقیف و بعضی را مجبور به تراشیدن ریش می‌کردند و از اذیت و آزار آنها در ملاءعام ابا نمی‌کردند. خوش رقصی مأموران شهربانی به جایی رسید که در واقع این طبقه به ستوه آمده و بسیاری از این طبقه جدا و آخر شب آن هم در پس کوچه‌ها که پاسبان نبود آمد و رفت به ترس و لرز می‌کردند و بیشتر اوقات مقیم خانه بودند.^{۱۶} اما روایت شریف رازی که خود آن دوره را لمس کرده، جالب‌تر است:

«به طوری فشار می‌آوردند و تعقیب

گرچه رضاخان در اوایل تحکیم پایه‌های قدرت خویش و ایجاد زمینه مناسب برای خلع احمدشاه و منزوی کردن مخالفین خود، با علما و روحانیت، روابط حسنه‌ای داشت، ظواهر شرع را رعایت می‌کرد و به مقدسات اسلامی احترام می‌گذاشت و حتی سه بار هم به قم سفر کرد و ظاهراً به توصیه علمای قم و مراجع تبعیدی نجف اشرف از فکر جمهوری خواهی منصرف می‌شود؛ ولی علاقه و تصمیم او به مدرن‌سازی، ضرورتاً او را با دو دسته از مخالفین طبیعی؛ یعنی زمینداران و روحانیت مواجه کرد. زمین‌داران؛ از آن رو که روند صنعتی شدن، موقعیت آنان بر زمین و دام را به مخاطره انداخت و روحانیت؛ از این رو که آنها حافظان برج و باروی جامعه سنتی ایرانند و از نظر ایدئولوژی دولت رضاخانی، ریشه عقب‌ماندگی و سرراه ترقی به حساب می‌آمدند.^{۱۴} به همین دلیل متحدان طبیعی او بازاریان و روشنفکران بودند که همان اهداف رضاخان را دنبال می‌کردند. ناگفته نماند که ایدئولوژی دولت رضاخانی علاوه بر اندیشه ضد مذهبی، عناصر دیگری نیز مثل ترویج ناسیونالیسم در بر داشت و برای حائری و روحانیت که در پی تأسیس حوزه‌ای ملی بودند چندان نامطلوب به نظر نمی‌رسید. از نظر رضاخان روحانیت مدافع و حافظ وضعیتی غیر مدرن است، که باید قلمرو اقتدارش، کوتاه و نفوذش تقلیل یابد؛ به همین دلیل او عملاً روحانیت را از حیطة قضاوت و دادگستری کنار گذاشت، حوزه

ظلم می‌ورزند، حرمت اسلام و ناموس قرآن را علناً می‌درند، قوانینی برخلاف قرآن وضع می‌کنند، عرصه را بر اهل علم تنگ نموده و آنان را مجبور به فرار می‌کنند، لباسشان، لباس شهرت معرفی شده و جایی برای ماندن ندارند، خداوند شهر قم را برایمان دار امن و سرور بگرداند و آن را در دوره زعامت حاج شیخ عبدالکریم حائری از سرور روزگار حفظ نماید».^{۱۹}

با این همه حائری، جست و گریخت و اذیت و آزار طلبه‌ها را بر ترک طلبگی ترجیح می‌داد و بر خالی نکردن حوزه تأکید^{۲۰} و بر حفظ اسرار روحانیت اصرار می‌ورزید^{۲۱} و تلاش می‌کرد آمار طلاب را مکتوم نگه دارد و توصیه می‌کرد حتی الامکان، طلبه‌ها خود را در معرض دید مأموران دولتی قرار ندهند؛^{۲۲} ولی آنچه که کم‌کم اتفاق افتاد چیزی بر خلاف میل حائری بود. به موجب یک آمار در سال ۱۳۰۴ شماری مدارس دینی ایران ۲۸۲ باب و شمار طلبه‌های آن ۵۹۸۴ نفر بود. شانزده سال بعد یعنی در سال ۱۳۲۰ (آخرین سال سلطنت رضاخان) شمار مدارس ۲۰۶ باب و شمار طلبه‌های آن به ۷۸۴ نفر کاهش یافت^{۲۳} و حوزه علمیه قم در غیاب حائری و در پایان حکومت رضاخان کمتر از ۳۰۰ نفر طلبه داشت.^{۲۴}

ج- حائری؛ حمله و دفاع

با شکل‌گیری چنین فضا و شرایطی، روحانیت در وضعیتی قرار گرفت که مایکل

نمودند که وصف نتوان کرد. همه روزه دور مدرسه فیضیه را گرفته و نمی‌گذاشتند یک نفر عمامه بسر بیرون آید. هر کس بود فوراً بدست پلیس داده جلب نظمی و آگاهی نموده یا زندانی و یا لباس را گرفته و عمامه را ربوده و عبا را به غنیمت برده و التزام گرفته و رها می‌نمودند و قناعت به این اندازه هم نکردند قدم میان فیضیه گذاشته و از اطاق‌ها و حجرات، طلاب را چون اسیران رومی، کشان‌کشان به شهربانی برده و توهین‌ها و تحقیرها و جسارت بی‌اندازه می‌نمودند... طلاب به فرمان غیبی علیکم بالفرار، اول طلوع فجر با هزاران ترس و بیم از مدرسه و شهر خارج و سر به بیابان گذارده پناه به مسجد جمکران، شاه ابراهیم، کوه خضر و باغات اطراف شهر می‌بردند تا پاسی از شب گذشته خائفاً به مدارس و حجرات برمی‌گشتند و شب را به صبح رسانیده و اول روز باز به صحرا می‌گریختند.^{۱۷}

ایشان در جای دیگر می‌گویند: «جماعتی بسیار از طلاب که برای دنیا و اشتغال مناصب جمع شده بودند از حوزه کنار رفته و خود را در عداد و پیروان ظلم و ظالم درآورده و به امتحان دادن و تصدیق گرفتن پست‌های دولتی را اختیار و سنگردین را خالی گذاردند».^{۱۸}

امام خمینی در تعلیقه‌ای که در سال ۱۳۰۹ش بر «فوائد الرضویه» می‌نویسد، نیز می‌گوید:

«نوشتن این اوراق به پایان می‌برم که دین و اهلیش را تحقیر می‌کنند، بر اهل شریعت

بودند که مشی حائری، تنها گزینه برای حفظ حوزه و روحانیت است. گفته می‌شود آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی (متوفی ۱۳۷۴) از شاگردان حائری، در عالم رؤیا خدمت حضرت حجت^{علیه السلام} رسیده و در کلماتی نورانی دیده بود که نوشته شده، اگر سختی‌ها به شما روی آورد: فعلیکم بشیخ عبدالکریم.

«روزی حاج شیخ طلبه‌ها را نصیحت می‌کرد. آه سردی از دل برکشید و گفت: آقایان اسلام رفت ما باید اسلام را حفظ کنیم. روز عاشورا اصحاب امام حسین^{علیه السلام} می‌دانستند که آن حضرت کشته خواهد شد؛ اما آنها می‌گفتند باید لشکر کوفه را سرگرم کنیم شاید امام حسین^{علیه السلام} دیرتر کشته شود و دیرتر زمین خدا از حجت‌اش خالی شود ما هم چنین وظیفه‌ای داریم باید درس بخوانیم تا اسلام بیشتر بماند.»^{۲۸}

گرچه حائری کار طلاب خود را با عمل صحابه در کربلا تشبیه کرد؛ ولی خود، چون امام حسین^{علیه السلام} به رویارویی با دولت نپرداخت و با قاطعیت توأم با احتیاط، حوزه علمیه قم را نیز غیر سیاسی و به شدت سنتی کرد. او قصد داشت کار نیمه تمام آیت‌الله فیض-که چهار سال پیش از عزیمت حائری به قم (۱۳۰۱) از سامرا به این شهر آمده و به تعمیرات مدرسه فیضیه و دار الشفا

فیشر از آن به «حمله و دفاع» یاد می‌کند. دفاع از آنچه به آرامی از دست می‌رفت و حمله به آنچه که در بیرون از حوزه رخ می‌داد و به شکل گنوسی یا قهر با جهان خارج تبلور می‌یافت. با آنکه رفت و آمد رضاخان و احمدشاه به قم و نیز مهاجرت علمای تبعیدی به این شهر و سایر اتفاقاتی که در آن دوره رخ داد می‌توانست قم را بیش از گذشته با مسایل سیاسی درگیر سازد؛ ولی وجود حائری مانع از سیاسی‌شدن حوزه شد. مشی حائری در قبال حوادث آن دوره همانند فتاوی‌ای شرعی‌اش بشدت احتیاط‌آمیز بود و بیش از آن که با قرآن استخاره کند، تأمل می‌کرد، به قول شریف رازی، روشی برگزید «تا هم شاکیان اقناع شوند و هم دولتیان، خوشحال گردند».^{۲۵} جمله «حاج شیخ عبدالکریم مرد خیلی خوبی است» کلام رضاخان بود که بر

زبان دولتمردان و حوزویان جاری بود^{۲۶} حتی علی‌اصغر حکمت از دولتمردان رضاشاه، وجود حائری و امثال او را از بخت اقبال رضاشاه دانست که با ملایمت رفتار می‌کند و همواره اصحاب و پیروان خود را به صبر و سکون و احتراز از هر گونه فتنه و غوغا حذر می‌نماید و در امور عرفی و سیاسی مداخله نمی‌کند.^{۲۷} این در حالی بود که طلاب آن روز نیز به این نتیجه رسیده

روزی حاج شیخ طلبه‌ها را نصیحت می‌کرد. آه سردی از دل برکشید و گفت: آقایان اسلام رفت ما باید اسلام را حفظ کنیم. روز عاشورا اصحاب امام حسین^{علیه السلام} می‌دانستند که آن حضرت کشته خواهد شد؛ اما آنها می‌گفتند باید لشکر کوفه را سرگرم کنیم شاید امام حسین^{علیه السلام} دیرتر کشته شود و دیرتر زمین خدا از حجت‌اش خالی شود ما هم چنین وظیفه‌ای داریم باید درس بخوانیم تا اسلام بیشتر بماند.

بلوای ناشی از اعتراض شیخ محمدتقی بافقی به رعایت نکردن حجاب، یکبار دیگر درایت حائری بهانه را از دست رضا شاه که سراسیمه با نیروی نظامی به قم یورش برده بود گرفت. شاید لگدهای رضاخان بر پیکر فقیهی در حرم حضرت معصومه علیها السلام تدوام بی مصونیت شدن روحانیت از ماجرای اعدام شیخ فضل‌ا... نوری به بعد بود که از یک جریان سکولار ریشه می‌گرفت و حذف روحانیت را نشانه رفته بود. بافقی شاگرد آخوند خراسانی بود که با هجرت به قم کوشید حائری را در تاسیس حوزه علمیه قم یاری رساند. او امر به معروف را جدی می‌گرفت و قولاً و عملاً به آن مبادرت می‌ورزید و در انجام آن، شاه و گدا نمی‌شناخت تا او در قم بود ریش تراشیدن قدغن بود و ریشی تراشیده نمی‌شد. ^{۳۴} اما حائری مبتلی به اهم و مهم شد که اگر از بافقی حمایت کند نه او آزاد می‌شود و نه حوزه‌ای می‌ماند. ^{۳۵} لذا به رضاشاه پیغام داد که کار بافقی جنبه شخصی داشته و حساب او را از حوزه جدا کرد و با صدور حکمی شرعی فرمود: «صحبت و مذاکره در اطراف قضیه اتفاقیه مربوط به شیخ محمدتقی بر خلاف شرع انور و مطلقاً حرام است»، ^{۳۶} حتی رازی نقل می‌کند که حائری گفته بود اسم حاج شیخ محمدتقی را هم پیش من نیاورید. ^{۳۷} با اجرای قانون لباس متحدالشکل، از سال ۱۳۰۸ به بعد، وزارت معارف همه ساله از طلاب حوزه‌های علمیه امتحان به عمل می‌آورد. طلابی که در امتحان قبول می‌شدند

همت گماشته بود. را به فرجام رساند و این کار جز در سایه مشی غیر سیاسی و محتاطانه او میسر نبود. در واقع او، تحقیرهای روحانیت از سوی دولت را می‌دید و می‌شنید کسانی که تا دیروز دست عالمان را بوسه می‌زدند دیگر آن‌ها را سوار بر ماشین نمی‌کنند و حتی به گفته رازی «اگر در اتوبوس ۲۵ نفری، ۲۴ نفر آن بهایی و یهودی و یک آخوندی سوار می‌شد و احیاناً ماشین در راه تصادف می‌کرد یا پنجر می‌شد همه می‌گفتند این از نحوست این آخوند است». ^{۳۹} ولی کاری از دستش ساخته نبود و عقیده داشت اگر اقدامی کند باقیمانده اسلام و روحانیت از دست می‌رود. گفته می‌شود روزی آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری با گلایه به او گفته بود می‌دانید دولت پهلوی می‌خواهد ایران را نصرانی کند، حائری پاسخ داده بود: می‌دانم؛ ولی شما می‌خواهید کاری کنم که او زودتر چنین کند. ^{۳۰}

به همین دلایل بود که حائری در مسئله مهاجرت علمای اصفهان به قم در اعتراض به نظام اجباری و سرپازگیری (۱۳۰۶) از آنها حمایت نکرد ^{۳۱} و حتی گفته شد که به بیرون از قم رفت ^{۳۲} و حتی به گفته آیت‌الله اراکی، او به اسم این که من ناخوش احوال با آقایان مساعدت نکرد. چه بسا اگر اقدامی می‌کرد قم هم مثل مشهد می‌شد، چنان که تیمور تاش سخن از به توپ بستن قم در جریان این واقعه کرده بود. ^{۳۳} یک سال بعد، در نوروز ۱۳۰۷ در ماجرای سفر خانواده شاه به قم و

گاه می‌بایست به مدت چند سال، انتظار و

صدور جواز لباس روحانی می‌ماندند. هفت سال پس از تصویب این قانون به تعبیر آغابزرگ تهرانی، وقتی غرض ورزی و سوءنیت دولت بر حائری روشن شد. ۳۸ در سال ۱۳۱۵

مکاتباتی بین حائری و وزیر معارف رد و بدل شد که نتیجه آن صرفاً برگزاری امتحان در شهر قم بود.

بنابراین آنچه بر نگرانی‌های حائری افزود و بالاخره او را مجبور کرد در ۱۳۱۴ به رضا شاه نامه اعتراض‌آمیزی مخابره کند مسئله کشف حجاب زنان بود،^{۳۹} ولی به گفته رازی، دولت ۵۰۰ قطعه از این نامه را جمع‌آوری و حاملین آن را دستگیر و تبعید کرد^{۴۰} و فروغی، نخست‌وزیر وقت،

با پاسخی منفی وقاطع، عملاً حائری را به سکوت وادار نمود.

گذشته از این دو سه اقدامی که گفته شد آیت‌الله حائری، در تمام حوادث سیاسی این دوران، هیچ اقدام سیاسی نکرد. شاید به همین دلیل بود که افشاگری‌های مدرّس علیه رضاخان در طول شش سال، طنینی در حوزه علمیه قم نداشت، حتی ترور ناموفق او و سپس دستگیری و تبعیدش به خواف با اعتراض علمای قم مواجه نشد.

د. روحانیت و فردی شدن فقه با فرورفتگی روحانیت، سیاست نه‌تنها به امری بیگانه تبدیل شد؛ بلکه ناآگاهی سیاسی روحانیون، یک فضیلت به حساب آمد،^{۴۱} این به‌معنای توقف تمام گفتگوهای

فقهی در باب دولت و سیاست و به‌نوعی بازگشت به فقه پیش از مشروطه بود. در مشروطه، فقه، جهت پرداختن به امور نوعیه، شارژ شد و فقهای نامداری در موافقت و یا مخالفت با مشروطیت، به بررسی و نقد فقهی ابعاد مختلف آن پرداختند؛ ولی ناکامی‌های سیاسی متعددی که پس از آن برای روحانیت پیش آمد و نیز تبلیغات شدیدی که علیه مذهب و روحانیت رواج یافت، آنان را قانع ساخت که نسبت و

رابطه خود را با مشروطه قطع نمایند و فقه را همچون گذشته در ابعاد فردی و حتی احکام غیر مبتلی به آن محصور کنند. امام خمینی-که خود به همراه آیت‌الله حائری از اراک به قم مهاجرت کرد و در تمام مسایل آن روز حوزه مشارکت می‌جست- می‌گوید:

«نقشه دیگری که قبلاً کشیده بودند و در عرض همین [نابودی روحانیت] هم بوده و توسعه‌اش دادند [این بود] که آن قدر راجع به این معنی که آخوند را به سیاست چه؟ ترویج کرده بود که علما هم - بسیاری از آنها - باور

اگر یک ملایی دخالت می‌کرد به یک امری که مربوط به جامعه بود. مربوط به گرفتاری مردم بود [مثلاً] می‌خواست یک وقت با دولتی... طرف بشود. سایر آقایان که باورشان آمده بود که نباید در سیاست دخالت کرد او را به عنوان آخوند سیاسی از خودشان نمی‌دانستند. [به عقیده آنها] وظیفه آخوند این بود که از منزل بیاید به مسجد و مسجد هم اگر می‌رود منبر، مسئله... و اخلاق بگوید.

کرده بودند و اگر یک کلمه [راجع به سیاست] گفته می‌شد می‌گفت: این سیاست به ما ربطی ندارد. اگر یک ملایی دخالت می‌کرد به یک امری که مربوط به جامعه بود. مربوط به گرفتاری مردم بود [مثلاً] می‌خواست یک وقت با دولتی... طرف بشود. سایر آقایان که باورشان آمده بود که نباید در سیاست دخالت کرد او را به عنوان آخوند سیاسی از خودشان نمی‌دانستند. [به عقیده آنها] وظیفه آخوند این بود که از منزل بیاید به مسجد و مسجد هم اگر می‌رود منبر، مسئله... و اخلاق بگوید. یک کلمه راجع به گرفتاری‌های جامعه نباید بگوید؛ یعنی خودشان این طور تربیت شده بودند و تبلیغات این طور در مغزهای آنان اثر کرده بود.^{۴۲}

در جایی دیگر می‌افزاید: وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت کند، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم برخی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش بیارد و گرنه عالم سیاسی و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت و این از مسایل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود.^{۴۳} این وضع به گونه‌ای نگران‌کننده بود که همو می‌گوید:

«همان سال اول، دومی که آمدم قم، در

قم وضع جوری بود که یکی از روحانیون... آنجا مورد طعن مردم بود می‌گفتند در منزلش روزنامه پیدا می‌شود! روزنامه پیدا شدن در منزل یک روحانی را نقص می‌دانستند... و به او طعن می‌زدند.»^{۴۴}

و طبیعی بود که روحانیت در چنین اوضاع و احوالی به قول جلال آل احمد، فقه را در بند مقدمات و مقارنات نماز، یا در بند نجاسات یا مطهرات یا سرگردان میان شک دو و سه^{۴۵} محصور نماید و با فرو رفتن در آداب مستحبه خواب و خوراک و بیت‌التخلیه، از معارف الهیه که غایت آمال اولیاء است غفلت کند و با روی برتافتن از باطن و حقیقت واجبات الهی، تنها به تجوید کلمات همت گمارد.^{۴۶} شاید نزدیک‌ترین پیامد چنین مسئله‌ای، ظهور تفکر تحجرگرایی، جمود اندیشه، عدم تحرک و انفعال سیاسی در بین روحانیت بود که از آن زمان تا کنون در حوزه علمیه قم ریشه دوانیده است. مشخصه اصلی این تفکر- که حتی امروزه بقایای آن در حوزه، افراد و متونی دارد- بی‌توجهی آنان به دنیای جدید و توقف در جهان سنت است. همچنان که امام خمینی از آن دوره به ما گزارش می‌دهد، از نظر آنها یاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خرد سالم، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند؛ چراکه من فلسفه می‌گفتم.^{۴۷} جالب آن که به گفته آیت‌الله حسین بدلا:

«در آن سنوات، رفیقی داشتم که گاهی

اوقات به مدرسه دار الشفا می‌آمد با آنکه اهل علم بود؛ اما با حضرت

امام به لحاظ عنایت ایشان به فلسفه مخالف بود، این فرد در شمار کسانی بود که معروف بود که مثنوی مولوی را با انبر بلند می‌کند تا آلوده نشود. هر بار وارد مدرسه دار الشفا می‌شد تا نزدیک حجره من- که هم‌جوار مَدْرَسِ دَرَسِ فِلَسَفَه امام بود- می‌آمد ولی جلوتر نمی‌رفت و پشتش را به سمت حجره امام خمینی می‌کرد و علناً حکم به تنجیس و تکفیر امام می‌نمود».^{۴۸}

اما مهم‌تر از مسئله انجماد فکری و مقدس‌مآبی - که بعدها مرتضی مطهری به بررسی دلایل آن در منتقد مشهور

تجگرگرایان- مجبور شد ولایت فقیهان بر امور سیاسی را خارج از حوزه علمیه قم و در نجف اشرف تبیین نماید.

«حائری در آن روزگار بر نظریه ولایت انتصابی فقیهان در امور حسبیه (شرعیات) تأکید و عملاً سلطنت غیر فقیهان در حوزه عرفیات را به رسمیت شناخت و تأثیرات زیادی بر نگرش شاگردان خود در این دوره- که بعدها پاره‌ای از آنها از فقها و استوانه‌های حوزه علمیه قم به شمار آمدند- گذاشت. از نظر وی، «شأن فقیه جامع‌الشرایط اجرای حدود،

است. این کجا و تصدی حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز فاسقان و کافران و اداره معاش و حفظ قلمرو و رفع سلطه کافران از ایشان کجا بود؟».^{۴۹} به نظر ایشان، حفظ اساس اسلام و صیانت از نفوس و اعراض و اموال مسلمانان و دفع مفسد از ایشان واجب است؛ ولی انجام این امور مهم متوقف بر وجود افراد مقتدر مبسوط‌الید و بدون ایشان نظام معیشت انسانی مختل شده، اسیر هرج و مرج می‌گردد. این تکلیف، اختصاص به صنف خاص و طایفه مخصوصی ندارد. هر کس که قدرت انجام این امور

را دارد مکلف محسوب می‌شود.^{۵۰} ادله این تکلیف نیز مطلق است و دلیل معتبری بر اختصاص تکلیف اداره جامعه در عصر غیبت به حکام شرع و فقها که منصوب از جانب امام عصر^{علیه‌السلام} و نائبان ایشان می‌باشد در دست نیست. فقیهان قدر متقین تصدی این امور محسوب نمی‌شوند. اگر غیر فقیهان از عهده این امور برآیند مانعی از تعیین این تکلیف بر ایشان نیست.^{۵۱}

بنابراین سلطان شیعه‌ای که آماده است هرگاه امام عصر^{علیه‌السلام} ظهور بفرماید قدرت

حائری در آن روزگار بر نظریه ولایت انتصابی فقیهان در امور حسبیه (شرعیات) تأکید و عملاً سلطنت غیر فقیهان در حوزه عرفیات را به رسمیت شناخت و تأثیرات زیادی بر نگرش شاگردان خود در این دوره- که بعدها پاره‌ای از آنها از فقها و استوانه‌های حوزه علمیه قم به شمار آمدند- گذاشت. از نظر وی، «شأن فقیه جامع‌الشرایط اجرای حدود، افتا، قضاوت و ولایت بر غائبان و قاصران است. این کجا و تصدی حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز فاسقان و کافران و اداره معاش و حفظ قلمرو و رفع سلطه کافران از ایشان کجا بود؟

را به ایشان تسلیم کند و به تدبیر جامعه اسلامی و رتق و فتق امور مسلمانان و دفع اجانب از سرحدات اسلامی اقدام نماید ظالم محسوب نمی‌شود. به نظر حائری و شاگردش اراکی، از ادله فقهی نحوه خاصی از حکومت در عصر غیبت بدست نمی‌آید و فقیه جامع‌الشرایط تنها بر شرعیات یعنی افتا و

تبلیغ احکام شرعی، مراحل نهایی امر به معروف و نهی از منکر، اقامه جمعه و جماعت، قضاوت و لوازم آن، جمع‌آوری مالیات‌های شرعی، اداره اوقاف عام و سرپرستی افراد بی‌سرپرست ولایت مخصوص دارد.^{۵۲} این دیدگاه که از ضروریات فقه شیعه به حساب

می‌آید مرحوم آیت‌الله حائری را از مسیر شیخ فضل‌الله نوری^{رحمه‌الله} به فقهای پیش از مشروطه مثل میرزای قمی در «ارشادنامه» و علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ق) متصل می‌کرد و تلقی فقهای مشروطه خواه از نحوه اداره دنیا در عصر غیبت؛ به ویژه تأکید آنها بر مساوات و برابری، حریت و آزادی و قانون بشری را همچون دوره فترت، عارضی بر این ضروری فقه شیعه به حساب می‌آورد.

از سوی دیگر، علاوه بر تزیقاتی که دولت رضاخان در محدود ساختن قلمرو اختیار فقیهان و ستاندن برخی از شرعیات مخصوص آنها روا داشت، آیت‌الله حائری نیز نظراً از بی‌ساطتی دست فقیهان در خارج از امور

حسبیه حمایت ورزید و گفتگو در باب مسایل سیاسی اسلام را به تأخیر انداخت. مطابق برخی از آمارها، در طول حکومت رضاشاه به ندرت راجع به مسایل سیاسی اسلام کتابی نوشته شد^{۵۳} و حتی به گفته امام خمینی، اگر کسی دم از حکومت اسلامی برمی‌آورد، گویی بزرگترین معصیت را مرتکب شده بود و کلمه آخوند سیاسی، موازن با

آخوند بی‌دین شده بود.^{۵۴}

با درگذشت آیت‌الله حائری در نیمه شب نهم بهمن ۱۳۱۵، دولتیان مرگ او را پایان دوره آخوندی دانستند؛^{۵۵} ولی همچنان که خود حائری گفته بود: «ظالم می‌رود و شما می‌مانید»^{۵۶} روحانیت، نیمه جان^{۵۷} ماند و در غیاب حائری دید که «چگونه متفقین رضاخان را با ذلت و خواری از مسیر قم به اصفهان می‌برند».^{۵۸} با خروج رضاخان از ایران، روحانیت نفس راحتی کشید و همراه مردم به شادی و سرور پرداخت.

درواقع طلیعه‌داران تحولات سیاسی اجتماعی ایران پس از او، از شاگردان او بودند که توانستند نهضتی همچون انقلاب اسلامی در ایران را رهبری کنند و بدین گونه دولتی بر آرمان‌های شیعه بنا کنند.

نتیجه‌گیری

مروری بر آنچه آمد نشان داد که حوزه علمیه قم در شرایطی توسط آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری قوام گرفت که شرایط یار او نبود. هم شکست مشروطه بر جایگاه و موقعیت روحانیت آن دوره تأثیر منفی گذاشته بود و هم دولت تجددگرای رضاخان در صدد تضعیف بیشتر آن برآمده بود. شاید اگر حائری

۹. تشیع و مشروطیت در ایران، همان، ص ۱۷۹.
۱۰. محسن صدر، خاطرات صدر الاشراف، تهران: وحید، ۱۳۶۴، ص ۱۹۳.
۱۱. غلامرضا کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاسیس حوزه علمیه قم)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۹.
۱۲. بررسی و عملکرد سیاسی آیت اله...، همان.
۱۳. آثار الحجه، همان، ص ۸۶. حکمی زاده به گونه-ای دیگر می گوید: «زندیقی از قزوین برمی خیزد که سوراخ را خراب می کند و پرده آنجا را می درود و بهجت آنجا را می برد.» روحانیت قبلاً آن را به سپهسالار تطبیق می کرد و این بار بر رضا خان، برای اینکه یکی قزوینی بوده و دیگری از قزوین برخاسته. اسرار هزار ساله، تهران، نشر پیمان، ۱۳۲۲، ص ۳۶.
۱۴. ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران: گفتار، ص ۴۱-۴۲.
۱۵. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: امیرکبیر، ج ۵، ص ۷۰.
۱۶. محسن صدر (صدر الاشراف)، خاطرات، تهران: وحید، ۱۳۶۴، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.
۱۷. آثار الحجه، همان، ص ۴۸.
۱۸. همان، ص ۴۶.
۱۹. الامام خمینی، التعلیقه علی الفوائد الرضویه، تهران: عروج، ۱۳۷۵، ص ۱۵۹-۱۶۰.
۲۰. مجله حوزه، شماره ۶۲، ص ۴۵.
۲۱. محمد عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، قم: نوید اسلام، ۱۳۵۸، ص ۴۴.
۲۲. مجله یاد، شماره ۱۷، ص ۱۵۰.
۲۳. م، س، ایوانف، تاریخ ایران نوین، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، بیجا، بیجا، ۱۳۵۶، ص ۸۷.
۲۴. مصاحبه با آیت الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی، حوزه، شماره ۴۴-۴۳، ص ۴۷.

در آن مقطع تاریخی از اراک به قم مهاجرت نمی کرد و حوزه دست عالمان دیگری بود، امروزه چیزی به نام حوزه قم- که رقیب حوزه نجف باشد- وجود نداشت، گرچه رویه حائری از سوی برخی از شاگردانش مورد انتقاد قرار می گرفت؛ ولی مرور زمان نشان داد که او چاره ای جز این نداشت که حوزه را به درون خود باز گرداند و بنیان های علمی آن را آنچنان قوی کند تا هم در قبال حوزه نجف کم نیاید و هم نسل های بعدی را از مجتهدینی آگاه و دانا محروم نسازد. در واقع طلایعه داران تحولات سیاسی اجتماعی ایران پس از او، از شاگردان او بودند که توانستند نهضتی همچون انقلاب اسلامی در ایران را رهبری کنند و بدین گونه دولتی بر آرمان های شیعه بنا کنند.

پی نوشت:

- * دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۷، باب ۳۶، ص ۲۰۷.
۲. همان، ص ۲۱۴.
۳. همان.
۴. شیخ محمد رازی (شریف)، آثار الحجه، قم: مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب، ۱۳۳۲، ص ۱۷.
۵. همان، ص ۲۱-۲۲.
۶. همان.
۷. خاطرات آیت اله اراکی، آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، پ ۱۹۶، ص ۱۱.
۸. فرزانه نیکو برش، بررسی و عملکرد سیاسی آیت اله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۱، ص ۵۲.

۲۵. آثار الحججه، همان، ص ۵۷.
۲۶. مجله یاد، شماره ۴، ص ۲۷، بنقل از آیت محمد حسین مسجد جامعی.
۲۷. علی اصغر حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران: وحید، ۱۳۵۵ صص ۲۰۷ و ۲۰۸.
۲۸. غلامرضا کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، تهران مرکز انقلاب اسلامی، ص ۳۱.
۲۹. آثار الحججه، همان، ص ۵۲.
۳۰. خاطرات آیت الله محمد علی گرامی، تدوین محمدرضا احمدی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۹۹.
۳۱. آثار الحججه، همان، ص ۴۶.
۳۲. تاریخ بیست ساله، همان، ج ۴، ص ۴۱۸.
۳۳. مجله یاد، شماره ۴، ص ۲۵.
۳۴. آثار الحججه، همان، ص ۳۴ و ۳۵.
۳۵. آثار الحججه، همان، ص ۴۷.
۳۶. تاریخ بیست ساله، همان، ج ۴، ص ۲۸۷.
۳۷. آثار الحججه، همان ص ۴۶.
۳۸. طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۱۶۲.
۳۹. آثار الحججه، همان، ص ۵۱.
۴۰. همان.
۴۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱.
۴۲. امام خمینی و روحانیت، مجموعه دیدگاهها و سخنان امام درباره روحانیت، دفتر سیاسی سپاه پاسداران، ۱۳۶۲، ص ۴۷۵ و ۴۷۶.
۴۳. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱.
۴۴. ندا، سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۷۰، ص ۱۷.
۴۵. جلال آل احمد، غرب زدگی، تهران: رواق، ۱۳۶۰، ص ۸۱.
۴۶. امام خمینی، اربعین حدیث، جلد دوم، حدیث ۲۱ الی چهلم، قزوین، انتشارات طه، ۱۳۶۶، ص ۲۷۳.
- ۷۳ و ۷۴ این کتاب را امام خمینی در پایان سال ۱۳۱۸ در اواخر سلطنت رضا خان به پایان رسانده است.
۴۷. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱.
۴۸. هفتاد سال خاطره از آیت ا. سید حسین بدلا، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۹.
۴۹. آیت الله شیخ محمد علی اراکی، المکاسب المحرمه، قم: در راه حق، ۱۴۱۳ ق، ص ۹۴.
۵۰. همان، ص ۹۳ و ۹۴.
۵۱. آیت الله شیخ محمد علی اراکی، کتاب البیع، قم: موسسه در راه حق، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۱۳ تا ۲۴. این کتاب تقریرات مرحوم اراکی در سال ۱۳۴۶ ق از درس مرحوم حائری می باشد.
۵۲. محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، چاپ چهارم، ص ۵۸-۵۹.
۵۳. محمدباقر نجفی، مدعی است که حتی یک کتاب در این باره نوشته نشده، اما می توان به محو الموهوم و صحوال معلوم، اثر اسدالله خرقانی در سال ۱۳۱۶ اشاره کرد. (نجفی، کتابشناسی موضوعی کتابهای دینی در ایران، کلن: ۱۹۷۸، ص ۲۵۴-۲۵۶ رسول جعفریان، سید اسدالله خرقانی، روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضا شاه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۸).
۵۴. وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی، تهران: چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم ۱۳۶۸، ص ۲.
۵۵. آثار الحججه، همان، ص ۷۰.
۵۶. مصاحبه با آیت الله عبدالحسین غروی تبریزی، حوزه، شماره ۶۲، صص ۴۵-۴۵.
۵۷. تعبیر امام خمینی از روحانیت آن دوره در کشف اسرار، ص ۲۰۲.
۵۸. حوزه، همان.

منابع:

- اراکي، شيخ محمدعلي، المكاسب المحرمه، قم: در راه حق، ۱۴۱۳ق.
- اراکي، شيخ محمدعلي، كتاب البيع، قم: مؤسسه در راه حق، ج ۲، ۱۴۱۵ق.
- آل احمد، جلال، غرب زدگي، تهران: رواق، ۱۳۶۰.
- امام خميني و روحانيت، مجموعه ديده‌گاه‌ها و سخنان امام درباره روحانيت، دفتر سياسي سپاه پاسداران، ۱۳۶۲.
- خميني، سيدروح الله، اربعين حديث، ج ۲، ح ۲۱-۴۰، قزوین: انتشارات طه، ۱۳۶۶.
- ايوانف، م، س، تاريخ ايران نوين، ترجمه هوشنگ تيزابي و حسن قائم پناه، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۶.
- جعفریان، رسول، سيد اسدالله خرقانی، روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- حکمت، علی اصغر، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران: وحید، ۱۳۵۵.
- خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، تدوین محمدرضا احمدی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- خاطرات آیت الله اراکی، آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی.
- خميني، سيدروح الله، اسرار هزار ساله، تهران، نشر پیمان، ۱۳۲۲.
- خميني سيدروح الله، التعلیقه علی الفوائد الرضويه، تهران: عروج، ۱۳۷۵.
- رازی (شريف)، شيخ محمد رازی، آثار الحجه، قم: مؤسسه مطبوعاتی دار الکتب، ۱۳۳۲.
- صدر، محسن (صدر الاشراف)، خاطرات، تهران: وحید، ۱۳۶۴.
- عقیقی بخشایشی، محمد، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، قم: نوید اسلام، ۱۳۵۸.
- کاتم، ریچارد، ناسیونالیزم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران:،
- کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
- کرباسچی، غلامرضا، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، تهران: مرکز انقلاب اسلامی.
- کرباسچی، غلامرضا، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تأسیس حوزه علمیه قم)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۷، باب ۳۶.
- مصاحبه با آیت الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبایی، حوزه، ش ۴۳-۴۴.
- مصاحبه با آیت الله عبدالحسین غروی تبریزی، حوزه، ش ۶۲، صص ۴۵-۴۵.
- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: امیرکبیر، ج ۵.
- نجفی، کتابشناسی موضوعی کتاب‌های دینی در ایران، کلن: ۱۹۷۸.
- ندا، س ۲، ش ۵، بهار ۱۳۷۰.
- نیکوبرش، فرزانه، بررسی و عملکرد سیاسی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۱.
- صدر، محسن، خاطرات صدر الاشراف، تهران: وحید، ۱۳۶۴.
- هفتاد سال خاطره از آیت الله سیدحسین بدلا، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
- وصیت‌نامه سیاسی- الهی امام خمینی، تهران: چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم ۱۳۶۸.